

نگاهی جدید به امثال و حکم

دکتر عبدالغنی ایروانی زاده

عضو هیئت علمی گروه عربی دانشگاه اصفهان

(از ص ۴۷ تا ص ۷۵)

چکیده

ضرورت تحقیق در حوزه ادبیات تطبیقی بر کسی پوشیده نیست. این ضرورت با توجه به وجود مضامین مشترک بسیار در دو قلمرو ادبی عربی و فارسی ملموس تر است. در این راستا، امثال و حکم با سابقه بسیار کهن در میان ملل مختلف جهان، از جمله شاخه‌های ادبی است که پرداختن به مضامین مشترک آنها در ادب فارسی و عربی نتایج حائز اهمیت در بر خواهد داشت. وجود موارد متعدد امثال سائره عرب در متون متشور و منظوم فارسی از جمله ضرورت این تحقیق است.

از آنجا که امثال و حکم به جای مانده از گذشته‌های بسیار دور راه را بر شناخت بهتر و دقیقتر گونه‌های مختلف سلوک اجتماعی جوامع گذشته هموار می‌کند لذا شناخت و تحقیق در این زمینه علاوه بر ارزش ادبی، می‌تواند روشن کننده بسیاری از ابعاد شئون مختلف زندگی بشر گذشته است. امروزه نیز با توجه به اهمیت تعامل ملت‌های دنیا، امثال و حکم جهانی و یافتن مضامین مشترک آنها می‌تواند ما را در این خصوص یاری کند.

پس می‌توان گفت در گستره بررسی مشترکات مضمون و محتوای امثال و حکم که در طول دگرگونی‌های تاریخی کمتر در معرض فراموشی و گمنامی قرار گرفته‌اند آنهم بدین دلیل که سینه‌های مردم محمل این همه معنا و مضمون بوده‌اند؛ بجز ارزشهای ادبی، بدنبال فواید تاریخی، اجتماعی، سیاسی، اعتقادی و... گذشتگان می‌گردیم.

واژه‌های کلیدی

امثال و حکم.

مقدمه

بَلِّغِ الْأَمْثَالَ نُظْمِيهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يُعْقِلُونَ (سوره حشر آیه ۲۱)

وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ (سوره روم آیه ۵۸)

افلاطون به هنگام گردش در شهر تاریخی آتیکیونان قدیم از زیادی سخنان حکمت آمیز که روی سنگها و در و دیوار ساختمانهای عمومی شهر کنده شده بود از روی تعجب فریاد کشید: این شهر به خودی خود یک مکتب بزرگ اخلاقی است... (طباطبایی سید مصطفی: ۶)

سه هزار سال قبل، سلیمان بن داود (۹۷۵-۸۲۰ ق.م) در کتاب امثال خویش می گوید:

«امثال سلیمان بن داود برای دانستن حکمت و عدل، برای اکتساب ادب و معرفت و عدالت، و انصاف و استقامت تا ساده دلان را زیرکی بخشد و جوانان را معرفت و تمییز آموزد، تا مرد حکیم بشنود و بر علم خود بیافزاید و هوشیاران نصایح خردمندان را دریابند، تا امثال و کنایات را فهم نمایند و پندهای حکما و مشکلات سخنان ایشان را درک فرمایند. ترس خداوند آغاز حکمت است، لیکن بی خردان، حکمت و ادب را خوار می شمارند!» (وینیه کنز. هنری مرتز، ترجمه خان همفانی فاضل)

در حکمت سلیمان هر کس که شک نماید

بسر عرق نور دانش او خندند مرغ و ماهی

(حافظ)

و ابوحنیفان توحیدی در «البصائر و الذخایر» می نویسد:

«.. در این زمینه حق با ایرانیان است که می گویند هر چند زبان ملتها مختلف

است اما خرد مشترک انسانی، از آن همه ملتهای جهان است» (دامادی. سید محمد: ۳)

بعضی ها عقیده دارند که ادبیات فارسی در مقوله های متفاوت، تأثیر بسیرای از

ادبیات عربی گرفته در حالیکه ادبیات عربی در این زمینه یا تأثیر نپذیرفته یا بسیار اندک است. و به همین دلیل گاهی ورود به پژوهشهای مقایسه‌ای یا تطبیقی در دو حوزه ادب فارسی و عربی را بیشتر، منجر به اثبات تأثیرپذیری ادبیات فارسی و عربی را بیشتر، منجر به اثبات تأثیرپذیری ادبیات فارسی از ادبیات عرب می‌انگارند نه اثرگذاری ادب فارسی بر ادب عربی. این اشتباه از آنجا ناشی شده است که در زمینه‌های تأثیرپذیری ادبیات فارسی از ادبیات دیگر ملتها از آن جمله ادبیات عربی پژوهشهای زیادی صورت گرفته اما متأسفانه در جهت عکس آن به ویژه تأثیر زبان و ادبیات فارسی بر زبان و ادبیات عربی تحقیقات کافی انجام نشده. بدون شک هنر ایرانی و ادبیات فارسی در متوله‌های مختلف، نه تنها بر هنر و ادبیات عرب بلکه بر هنر و ادب جهان تأثیر نهاده.

پروفسور پوپ (Pope) خاورشناس مشهور، می‌گوید: «هنر، هدیه دائم ملت ایران به تاریخ جهان بوده است، ایران در بسیاری موارد در مقایسه با کشورهای برتری تمام یافته است و بسیاری از وجوه هنرمندانه تعبیر و بیان را بوجود آورد، که سهم گرانبهایی از میراث هنری جهانست» (قدیمی عباس: ۱۴۵)

آقای دکتری عیسی العاکوب استاد دانشگاه حلب سوریه کتاب ارزشمندی نوشته‌اند با عنوان «تأثیر بند پارسی بر ادبیات عرب».

در مقدمه این کتاب آمده است که: «ما بلم بگویم و بارها تکرار کنم که دوره‌ی اول عصر عباسی، بحق دوران سرازیر شدن فرهنگهای ملل مسلمان آن زمان در فرهنگ عربی - اسلامی بود، در عین فراوانی جریانها و جویبارهایی که به دریای فرهنگ عرب سرازیر شد می‌توان جریان فرهنگ ایران و جویبار زبان فارسی ساسانی را نیرومندترین و سرشارترین آنها دانست.

شاید از حقیقت دور نیفتاده باشم اگر بگویم برجسته‌ترین عناصر این فرهنگ تأثیرگذار فارسی، بندها، اندرزها و سفارشهایی است در زمینه سیاست مردمان و

آبادی سرزمین.

نویسنده آن کتاب با مذاقه در تأثیر پندها و اندرزهایی فارسی بر امثال و حکم عربی گوشه‌ای از این نفوذ فرهنگی را می‌نمایاند و با نگاهی تحقیقی و منصفانه راهبهای ورود بندهای فارسی به ادبیات عرب، امثال و حکم عربی تأثیر گرفته از فارسی و نویسندگان تأثیر پذیرفته را با نمونه‌هایی از آثار هر یک بررسی می‌کند. ایشان می‌گویند:

«بندهای فارسی جملاتی است کوتاه، به زبان ساده، و حاوی مفاهیم بزرگ و کاملاً در پیوند با زندگی روزمره». (ترجمه شریفی خجسته عبدالله: ۲۲)

تأثیر و تأثر در دو قلمرو ادبیات فارسی و عربی یک واقعیت غیر قابل انکار است و نمی‌توان با برخورد ذوقی و احساسی یا نگرش از سر تعصب آن واقعیت را نادیده گرفت البته در این تعامل ادبی هر کدام به نوعی و یا حدودی از هم تأثیر گرفته‌اند. و هر دو بی‌تردید بر هم اثر گذارده‌اند. حتی از نظر لغت هم این نکته بر اهل تحقیق و دانش آشکار است که زبان فارسی هم وام‌گیرنده و ازبهای بی‌شماری از زبانهای مختلف، بنا به مقتضیات تاریخی بوده و هم تأثیراتی از این نظر بر دیگر زبانها نهاده است. که بررسی به این موضوع اساسی و مهم در زبان و ادبیات فارسی در حوصله بحث ما نمی‌گنجد.

شعرای ایرانی در قرون نخستین هجری، خود را ملزم می‌دانسته‌اند که در جوانی خویش بیش از بیست هزار بیت فارسی و عربی و نیزگاهی دیوان‌های شعری عرب را به حافظه بسپارند. به عنوان مثال، شاعر بلند آوازه قرن پنجم ایران زمین، منوچهری دامغانی (متوفی: ۴۳۲ هجری)، که همه او را به خاطر داشتن تخیلات بدیع و افکار و مضامین جدید و مهارت در بیان و سخنوری و چیرگی و تسلط در وصف و استادی در توصیف و ایراد استعارات و تشبیهات بسیار دقیق و قدرت طبع جوال، شاعری بزرگ می‌دانند و همو که در شعر خود تمام کوچه باغهای دل‌انگیز

طبیعت، از بیابانوکوه و جنگل و گلزار و مرغزار و آسمان و ابر و باران و گل و گیاه و...
را به دقت هر چه تمامتر در الواح مزین شعر به الوان رنگارنگ و مسحورکننده‌ی
وصف، و با سرانگشت ظریف استعاره و تشبیه به تصویر کشیده است، در حفظ
کردن بسیاری از دواوین شعری شاعران تازی دنبال چه می‌گردد؟!

من بسی دیوان شعر تازیان دارم ز سر

تو ندانی خواند «الاهبی بصحنک فاصبحین»

از دیرباز، شاعران ما، اشعار اعراب جاهلی را می‌خوانده‌اند و آن‌ها که دیوان شعر
تازیان از برداشته‌اند، بر کسانی که حتی قصیده‌ی عمروبن کلثوم را خواندن
نمی‌توانسته‌اند، مفاخرت می‌کرده‌اند و تا بگویند دهانشان پرز عربی است
امروزالتیس و لبید و... را در بیتی می‌آورده‌اند.

اگر چه عرض هنر پیش یاری ادبی است

زبان خموش و لیکن دهان پرز عربی است

(حافظ)

یا:

آنگاه که شعر تازیان آغازی هم‌تای لبید و اوس بن حجری

(منوچهری)

و چه بسیار اتفاق افتاده که شعرای ایرانی چون اعراب بادیه نشین بر ربیع و اطلال
و دمن زاری می‌کردند و به نام برخی از عرائس شعر عرب چون سلمی و لیلی غزل
می‌سرودند:

مشوش است دلم از کرشمه سلمی چنان که خاطر مجنون زطره لیلی

(رودکی)

یا:

دلش به ما عجمی زادگان بود مایل اگر چه لیلی صحرائشین ما عربی است

(صائب)

و حتی در جایی، خاقانی سلوک شاعری خود را لبید آیین می‌داند.

زاهدم اما برهمن دین، نه یحیی سیرتم

شاعرم اما لبید آیین نه حسان مخیرم

هر چند همانطور که خود به درستی اعتراف می‌کند، استحکام و نادرگی و

انسجام کلامش صد بار شگفت‌انگیزتر از شعر لبید است و بلکه افزونتر، بدین

قصیده که یکسر غرابت و غرر است سزد که خوانی صد چون لبید و بشارم یا اینکه

در استواری سخن با سحبان وائل و حسان بن ثابت پهلو می‌زدند و در بسیاری

موارد گوی سبقت نیز از آن استادان سترگ سخن می‌رودند:

رشک نظم من خورد حسان ثابت را جگر

دست نر من زند سحبان وائل را قفا

(خاقانی)

و شعر و سخن آنان را هم مطالعه کردند و هم ستودند .

زهی تمیمة حسان بن ثابت و اعشی

زهی یتمیة سحبان وائل و عتاب

(خاقانی)

بعضی نیز قصائد خود را به قصائد آنان تشبیه می‌کردند و در برابر «اما صحابی

تازی «اما صحابی پارسی می‌ساختند (فخوری جدا ننهد).

«ام صحابه به تازیمت و من همی

به پارسی کنم ام صحابی او

(منوچهری)

یا مضامین حکمی و مدحی ابوتمام و مستبی را در لابلای شعر خود درج

می‌کردند:

متنبی نکو همی گوید

بازدانند فریبی ز آماس

(مسعود سعد)

نظامی سمرقندی آنجا که در ماهیت دبیری و کیفیت دبیر کامل، مقالتی در نهایت ایجاز و پختگی به رشته‌ی تحریر می‌کشد می‌گوید:

«... اما سخن دبیر بدین درجه نرسد تا از هر علم بهره‌ای ندارد و از هر استاد نکته‌ای یاد نگیرد و از هر حکیم لطیفه‌ای نشنود و از هر ادیب طرفه‌ای اقتباس نکند؛ پس عادت باید کرد بخواندن کلام ربّ العزه و اخبار مصطفی و آثار صحابه و امثال عرب و کلمات عجم و مطالعه کتب سلف و...» (نظامی سمرقندی)

و روشن‌تر از این، نوع نگاه سعدی به متنبی است که در موارد بسیار از مضامین شعری و امثال و حکم دیوان شعرا و سایر شعرای برجسته عرب، بهره برده است. و در عین حال، کیست نداند که همین اسطوره اندرز و سخن حکیمانه، سعدی، نه تنها بر ادب عرب بلکه بر ادبیات جهان تأثیر گذارده.

امرسن (Ralpli waldo Emerson) در مورد جایگاه جهانی سعدی می‌گوید:

«بشریت به سعدی علاقه‌مند است... سعدی شاعر دوستی، محبت، قهرمانی،

ایثار، بخشندگی، صفا و عنایت الهی است.» (بوسنر غلامحسین، ۱۱۴)

و نیز، الکت (Amos Bronson Alcott) فیلسوف آمریکایی (۱۷۹۹-۱۸۸۸) آثار سعدی را در شمار نوشته‌های سقراط و افلاطون و دانته و شکسپیر و میلتن و گوته می‌خواند. (همدان، ۱۳)

همه می‌دانند که این شاعر بزرگ عرب، متنبی، چقدر مورد توجه و عنایت ستارگان درخشان آسمان شعر و ادب ایران بوده؛ و چه بسیار از اکابر فضلاء و منشیان و ادبای قدیم ایران، با شعر متنبی، آشنا بودند و در ضمن آثار جاودان خود به ابیات و امثال او تمثال می‌کردند.

که از جمله برجسته‌ترین آنها می‌توان از خوارزمی، بدیع الزمان همدانی،

ابوالفضل بیهقی، نظامی سمرقندی، محمد عوفی، عظاملک جوینی، مولوی نام برد.

از طرف دیگر، پرواضح است که در آغاز ظهور اسلام و نخستین قرن‌های اسلامی وقتی حکومت اسلام از شبه جزیره عربستان به سایر سرزمینها رو به گسترش نهاد همراه با آن زبان عربی نیز در همه بلاد اسلامی بسط یافت. و این زبان که تحت حکومت دین نورانی اسلام به عنوان یک زبان بین‌المللی در آمده بود علاوه بر آنکه زبان دینی و مذهبی مسلمین شده بود حتی به عنوان زبان علمی و فرهنگی و در برهه‌هایی از تاریخ زبان منشورها و مکاتبات حاکمان و دولتیان بود و چه بسیار آثار گرانقدر فلسفی و علمی و ادبی و غیره که توسط پارسی‌زبانان و نویسندگان ذواللسانین نگاشته شد.

در این رهگذر، نزول قرآن مجید و ابلاغ آن کلام مقدس از طرف رسول مکرم اسلام (ص) و همچنان لزوم آشنایی مسلمین با تعلیمات دینی چه در قرآن کریم و چه در احادیث و اقوال ائمه‌ی اطهار (ع)، تأثیر شگرفت همه جانبه‌ای بر متن و محتوا و لفظ و آرایه‌های کلام در ادبیات عربی و فارسی گذارده، و از آن سو نیز، وضعیت به همین منوال است. بسیاری از شعرا و ادبای بزرگ عرب از جمله ابونواس اهوازی بشار طخارستانی مهیار دیلمی صاحب بن عباد عبدالحمید، ابن العمید و... حاملان فرهنگ غنی و پربرافروم ایرانی به اعماق زندگی اجتماعی و ادبی اعراب بودند ابونواس و طخارستانی در این بهره‌گیری حتی در شعر عرب سبکی نوآوردند و آن سنت قدیم را در آغاز قصائد که شاعران، خود و یاران‌شان به خرابه‌های منزل معشوق بایستند و اشک بربزند و ویرانه‌ها را ندا دهند عیب گرفتند و خود نیز آنرا فرو گذاشتند. عبدالحمید شیوه‌ای نو در کتابت آورد که آنرا شیوه ایرانی می‌خوانند.

یعنی در برابر آن نثر موجز که از عصر جاهلی به ارث رسیده بود، راه تفصیل را

پیش پای نویسندگان عرب نهاد از این رو او را آغازگر نثر عربی می‌دانند. هزاره‌ای را پشت سر می‌نهم و به عصری که آنرا عصر نهضت می‌گویند می‌آییم. می‌بینیم باز هم در آن جنبش و تلاش، برای راه یافتن به آفاق نوین میان شعر و نثر فارسی و عربی رابطه‌ای برقرار است و گویی هر دو گروه در پی یک مقصود و در راه یک مقصدند. پس عجیبی نیست اگر ملک الشعراء بهار ما در مرگ زهاوی آنها سوگنامه می‌سراید.

و او را استاد بزرگ می‌نامد:

جمیل زهاوی بزرگ اوستاد در این بزم والا زبان برگشاد

وقتی شعرای عرب قدم از سرحد سرزمینهای عرب بیرون نهاده‌اند و چشم بر آسمان پرستاره ادب فارسی دوخته‌اند وجود یک دریا معنا و مضمون را در گستره خاک ایران بزرگ و پارسیان سترگ احساس کرده‌اند، خود را از زلال معرفت و اندیشه آنها سرشار کردند و با بهره‌گیری از فرهنگ و دانش ایرانی محتوا و مضمون شعر خود را که آمیخته از جلوه‌های زر و زور و بخشندگی و عشق ساده و شمشیر بود به فلسفه و عرفان و حتی ریاضی و نجوم آراستند.

به عنوان مثال، ابوفراس همچون دیگر شعرای عرب هم روزگار خود تحت تأثیر درونمایه‌های ادبیات فارسی در عرصه وصف طبیعت قرار گرفته است. شاعران فارسی آنچنان در توصیف طبیعت، باغها، بوستانها و گلزارها، هنرنمایی و نوآوری کرده‌اند که می‌گویند شعر فارسی در سه قرن آغازین خود، سراسر شعر طبیعت بوده است. درونمایه‌های وصف طبیعت از طریق ادیبان و شاعران فارسی تبار دو زیانه، به شعر عربی راه یافت و به ویژه در شعر شاعران بغداد، حلب و شام که دارای زیست بوم و طبیعتی همانند خراسان و فارس بودند، رواج یافت. گفتنی است طبیعت دلاویز و خرم و سرسبز ایران، عراق و شام معانی و تخیلاتی را می‌آفریده که طبیعت بیابانی عربستان، نمی‌توانسته است زمینه‌های پیدایش آن را فراهم نماید.

ابوفراس در اشعار وصفی خویش، واژگانی فارسی همچون بهار جلنار و نرجس را فراوان به کار برده است.

حتی - پژوهشگران قرن اخیر، تحول نثر ساده‌ه عربی به نثر فنی در قرن چهارم هجری را حاصل کوشش‌های علمی عده‌ایی از نویسندگان و مترسلان عربی نویس ایرانی از قبیل صاحب بن عبّاد، ابن العمید، ابوبکر خوارزمی، بدیع الزمان همدانی و امثال ایشان می‌دانند و بر این باورند که ایرانیان عربی نویس که در زبان عربی ممارست بسیار داشتند و عربیت برای آنها طبیعت شده بود و نه تطبیع، و به صورت قریحه درآمده بود و نه تکلف، نشی غیر قابل انکار در این تحول داشته‌اند. و شاعران ذواللسانین با استیلا بر صرف و نحو لغت و اشتقاق زبان عربی، به ترجمه آثار و انتقال افکار پرداختند و قلمرو فرمانروایی امیران و وزیران و بزرگان در نواحی مختلف ایران، پناهگاه فاضلان و شاعران و نویسندگان بود. (ادامدی سید محمد)

بنابراین، روشن است که وقتی دو زبان مستقل و ادبیات متفاوت اینگونه در یک مقطع تاریخی در تلافی و یا همجواری نزدیکی مواجه می‌شوند ناگزیر در معرض تأثیر و تأثر از همدیگر قرار می‌گیرند و این اتفاق ممکن است در تمام شعبه‌های علمی و ادبی هر دو ملت جلوه نماید. شعبه‌های ادبی مثل عرفان فلسفه، وصف، مدح، هجو، داستان، امثال و حکم و... هر چند ممکن است جلوه‌های این تلافی ادبی به صورتهای گوناگون اتفاق افتاده باشد صورت‌های ادبی مثل اقتباس، تضمین، ترجمه، حلّ، درج و از همه مهمتر، نوارد.

حتماً در ادامه این بحث این پرسش به ذهن می‌آید که:

آیا تحقیق در یافتن مضامین مشترک در دو قلمرو ادبی صرفاً اثبات میزان تأثیر گذاردن و تأثر پذیرفتن آن دو ادبیات نسبت به همدیگر است؟ خیر!
چرا؟

خداوند بلندمرتبه در فطرت آدمی روح کمال خواهی و زیبادوستی را به ودیعه

نهاده است. اخلاق مداری، میل حرکت در جهت کمال و راستگی روح یا حیات در مدینه‌ی فاضله با تمام محتویات گسترده‌ی اخلاقی، از جمله عدلت خواهی، ستم ستیزی، هم نوع دوستی، راستی و درستی، تعاون و همکاری، اخلاص در عمل و هزاران نکته‌ی باریکتر از موی دیگر اخلاقی در ذات آدمی سرشته شده است و خالق مدبّر هستی در این امانت و نعمت همگان را سهمیم داشته؛ بنابراین هر جا اهل دانش و معرفتی از مبانی اخلاقی، سرچشمه‌ای را نمایند، گامهای تشنه‌ی آدمیان به فراخور عطشناکی خویش - از آن زلال معرفت سیراب می‌شدند.

حافظ از چشمه حکمت به کف آور جامی

بو که از لوح دلت نقش جهالت برود

و در این کارگاه وسیع معرفت آموزی و کمال اندوزی مرز و خط و زبان و رنگ و...

هیچ نقشی ندارند. مولانای عزیز و عظیم می‌فرمایند:

روح با علمست و با عقلست یار روح را با تازی و با ترکی چکار؟

و حضرت لسان الغیب، حافظ، همه‌ی مطلب را در یک بیت خلاصه کرده:

یکیست ترکی و تازی در این معامله حافظ!

حدیث عشق بیان کن به هر زبان که تو دانی

ممکن است زبان سخن سرایی بشر برای طرح مبانی انسانی در جهت نیل به

کمال معنوی، متفاوت باشد اما درون مایه‌ی تعلیمات همگان در هدایت بشریت به

سمت کمال و معنویت دارای مفاهیم و مضامین مشترک است. لذاست که اگر

مضامین فراوانی مشترکی در ادبیات پند و اندرز ملتها وجود دارد غالباً نمی‌تواند

اقتباس صرف یا سایر انواع ادبی از این دست، مثل تضمین و حلّ و درج و غیره

باشد بلکه چون هدف همه مشترک است قطعاً معانی مشترک، ثوارذوار، در جوهر

کلام و کلمه ریخته شده است.

مثلاً، با مطالعه بر روی امثال و حکم به عنوان یکی از شاخه‌های معتبر ادبیات

هر ملتی که عصاره نوع نگاه اندیشمندان آن زبان و ملت به مقوله‌های مختلف تعلیم و تربیت است، این مدعا اثبات می‌شود.

دکتر غلامحسین یوسفی در کتاب کاغذ زر، می‌گوید:

«در امثال ملل مختلف جهان، مواردی دیده می‌شود که مفاهیم آنها شبیه به یکدیگرند. این گونه شواهد ممکن است فقط از نوع اقتباس نباشد بلکه نوعی توارد تواند بود، نمودار تجربه‌ها و اندیشه‌های مشترک اقوام گوناگون در مناطق متفاوت که در قالب الفاظ ثبت شده و رواج یافته است.» (یوسفی غلامحسین، ۵)

بدون هیچ توضیحی شاید بتوان با ذکر نظایر مشترکی از این دست مقصود را بهتر ادا کرد:

۱. كما تزرع تحصد.

(همانگونه که کشت می‌کنی درو خواهی کرد)

- دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر

کای نور چشم من بجز از کشته ندروی (حافظ)

- نیندارم ای در خزان کشته جو که گندم ستانی به وقت درو (سعدی)

- As you sow you'll mow (نوروزی اسدالله امیر) -

- As a man sows so Shall he reap

۲. إن لم تزرع لم تقم في الخرج شيء. (عمادی، حائری سید اسماعیل: ۴۰)

(اگر رنج و آسیب ندیدی در کیف و نومه دان تو چیزی قرار نگرفت)

- هر آن مفلس که باشد طالب گنج تحمل بایدش کردن بسی رنج

(اوحدی)

- که اندر جهان مزد بی رنج نیست کسی را که کاهل بود گنج نیست

(فردوسی)

- نابرده رنج گنج میسر نمی شود مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

(سعدی)

- If you dont work you wont eat

۳. علی قدر بساطیک مَرَّ جَلک. (طباطبایی سید مصطفی: ۲۰۴)

(پایت را به اندازه گلیمت دراز کن)

- جحافظ! نه خدماتت چنین لافها زدن

پای از گلیم خویش چرا بیش کشیم

سر برآور از گلیمت ای کریم پس فرو کن پای بر قدر گلیم

(عطار)

- معجوبالاتر از دوران خود جای مکش بیش از گلیم خویشتن پای

(ناصر خسرو)

- Dont bite off more then you can chew.

- Every one stretches his leg according to the lenght of his coverlet.

۴. لیس الفتی من یتول کان ابی (عماد: ۲۱۶)

- آنجا که بزرگ بایدت بود فرزندی کس نداشت سود

(نظامی)

- چه تفاخر کنی به نام پدر چون ندانی نهاد گام پدر

(اوحدی)

- بگیرم که پدر تو را بود فاضل از فضل پدر تو را چه حاصل

(سعدی)

- To fly with others wings

۵. إذا شئت أن تزادَ حُباً فزُرْ غیباً. - (ترجمه حمیرچی فیروز، رازی عبدالقادر، ۲۸۹)

(چو خواهی بر محبت بیفزایی، پس گاه بگاه زیارت کن)

- تانیست غیبی ندهد لذت حضوریا اهل زمانه صحبت از دور خوش است

(حافظ)

- بسباید داغ دوری روزگسی چند پس از دوری خوش آید مهر و پیوند

(نظامی)

- زان عزیز است آفتاب که او گناه پیدا و گناه ناپیدا است

(مسعود سعد)

- Friend is agree but at a distance

- Men are best loved furthest off

۶. علم بلا عمل کسبِ بلا ثمر.

- بار درخت علم نبینم مگر عمل

- با علم اگر عمل نکنی شاخ بی بری (سعدی - مواعظ)

- علم را با کار سودمند بود علم بیکار پای بند بود

(سنایی)

- Practice what you preach

- Example is better than percept

حتی همین مبحث بررسی مضامین مشترک در امثال سائره جهانی از دیر باز مورد توجه بوده که امروزه افزون بر ارزش ادیبی که فی نفسه در این گونه تحقیقات است، جایگاه معتبر و ارزشمند ادبیات تطبیقی در دانشگاههای جهان، مزید بر علت گشته و از نخستین کسانی که در این زمینه همت گماشت و امثال سائره جهانی را از منظر تطبیق بررسی کرده، بروکلیمان خاورشناس و استاد آلمانی (۱۸۶۷-۱۹۵۶) بوده که ضمن نگارش مقاله مشروحی در این خصوص، فهرست مختصری از امثال سائره مشترک را نیز گردآوری کرده.

و اینجاست که نقش امثال و حکم یا امثال سائره و یافتن مضامین مشترک در امثال

و حکم عربی و امثال و حکم فارسی قدری نمایانتر و ضرورت پرداختن به این موضوع آشکارتر می‌گردد.

چشم انداز و مقصد این شاخه معتبر و ریشه‌دار ادبی در تمام زبانها و ادبیات ملل، یکی است و در یک نگاه کلی تمام مجموعه‌هایی که در این حوزه ادبی گردآوری و مطالعه و تحقیق شده به یک مست و سو حرکت کرده و می‌کنند. در این مسیر، پر معنی‌ترین و حکیمانه‌ترین مفاهیم پندآموز، در قالب کوتاه‌ترین عبارات که نشأت گرفته از هوش سرشار و نبوغ نویسندگان و سخنوران و خردمندان تاریخ، و برگرفته از خرد مشترک انسانید ر شریان پرتکاپوی اخلاقی اجتماعی بشر بوده، برای تربیت نسلها در تمام عصرها به یادگار مانده است.

مثل در بین دو هوشمند متولد می‌شود و حیات می‌یابد یکی هوشمندی که یک عبارت کوتاه را برای انتقال یک مفهوم بلند بر می‌گزیند و به زبان می‌آورد و دیگری هوشمندی که توانایی ارتباط بین منظور و موضوع و مضمون با آن عبارت کوتاه و غرض بلند را دریابد. و همین است که گویند: «العاقل تكفيه الاشارة» زیرا فهم اشاره کوتاه نیاز به یک مخاطب عاقل دارد، تا معنی پیدا کند. وگرنه هر مخاطبی را در هر سطحی می‌توان با صرف زمان چیزی به او آموزاند. پس هم به «اشاره» گفتن و هم به «فراست دریافتن» هر دو هنرند.

ناصر خسرو می‌فرمایند:

من این سخن که بگفتم تو را نکو مثل است

مثل، بسنده بود هوشیار مردان را

امروزه زندگی بشر با استفاده از محصولات نبوغ دانشمندان گذشته مثل برق، تلفن، هواپیما و رایانه و صداها و صدها کشف دیگر مرفه‌تر شده است، حال آنکه به طور طبیعی از مخترعین آنها کمتر یاد می‌شود. در خصوص نوع سلوک اجتماعی بشر، در مقولات فرهنگی و اخلاقی که همگان خود را ملزم به رعایت اصول آن

می‌دانند نیز چنان وضعی صادق است، یعنی امروزه بسیاری از مظاهر اخلاقی که در زندگی روزمره انسانها ساری و جاری است مانند دینداری، راستی و درستی، وفای به عهد، پرهیز از افراط و تفریط در امور، علم اندوزی، آزادگی و کرامت نفس، و هزاران و هزاران نکته انسانساز دیگر محصول حکمت آموزیهایست که از گذشته‌های بسیار دور از طریق پیامبران دین و پیغام آوران سخن و اندرز(اهل حکمت و دانش، تاریخ) برای ساماندهی زندگی اجتماعی به یادگار مانده است، که بشر در سابه آن همه آموزه‌های تابناک و جاودان، برای مجهز شدن به اخلاق و آداب اجتماعی، به یک مثنی اجتماعی و سلوک همزیستی بهتری دست یافته، حال آنکه به طور طبیعی از معلمین آنها کمتر یاد می‌شود.

اندرز گذشتگان شنیدی حرفی ز گذشتگان نگفتی (پروین اعتصامی)

پس، از این نظر کشف‌هایی که توسط نوایغ تاریخ جهان، چه در حوزه علوم تجربی و چه در حوزه علوم انسانی به بشریت هدیه شده به یک معنا باید تلقی شوند.

وقتی اوراق رنگین امثال و حکم به جای مانده از خداوندان سخن و شاعران شهیر را ورق می‌زنیم و جرعه‌هایی از اندرزهای لطیفشان را بر کام نشنه مان فرو می‌ریزیم و تحفه گرانقیمت آرامش و اندیشه را از تاک سرشار سخنان می‌چینیم، گویی گوینده آن پند سودمند هرگز نمرده است و تا گوشواره کلمات حکیمانه اهل حکمت در گوش انسانها آویزان است، روح بلند آفرینندگان آن همه معنا و معرفت و حکمت در کالبد امثال و حکمشان حیات ابدی یافته و قلب لبریز از دغدغه آنها برای هدایت رو به کمال بنیانهای فرهنگی بشریت در متن هنر جاویدانشان همواره تپنده است.

عنصری رفت و از او گرد جهان امثال ماند (سنایی)

امثال و حکم، همواره به عنوان عصاره و جان مایه دغدغه‌ی برجستگان علمی

و ادبی تاریخ برای تربیت و اخلاق‌مند کردن جوامع از یک سو، و از طرفی وجود همین دغدغه در بین مردم دنیا که در مجموعه‌های مختلف انسانی زندگی مشترک اجتماعی را سپری و تجربه می‌کنند حیات پرروشنی داشته است.

پس امثال و حکم را می‌تواند دغدغه‌ی مشترک انسانی در جهت اخلاق‌مند کردن شئون مختلف همزیستی اجتماعی دانست. شاید بتوان این دغدغه‌ی مشترک را براساس کلام پیامبرگرامی اسلام «حکمت گمشده» نامید که:

«حکمت، گمشده مؤمن است، هر کجا آنرا بیابید برای خویش گورد آورید.» و البته این حکمت گمشده را باید از متن و بطن امثال و حکم در یافت نه صرفاً از ظاهر آنها زیرا در اندرون هر مثلی رازی سرشار از دانش و معرفت نهفته است. که بدون تعمق و تأمل، دستیابی به حقیقت آن، امکان‌پذیر نیست.

بر ظاهر امثال مرو، که ت نغزاید نزد عفا جز همه خواری و نکالی

(ناصر خسرو)

زیرا اصولاً هر کلامی یا حتی هر مثلی قابلیت عمر طولانی و حتی عمر جاودان یافتن را ندارد.

ابراهیم نظام می‌گوید: «در مثل چهار امتیاز موجود است که در سایر انواع کلام یافت نمی‌شود، و آن چهار عبارت است از اختصار لفظ، وضوح معنی، حسن تشبیه، لطافت کنایه و این آخرین درجه بلاغت سخن است که منبوق آن ممکن و متصور نیست.» و تا نهایت بلاغت در جوهر کلامی ننگنجد چگونه می‌تواند سالیان متمادی در میان مردم حیات داشته باشد؟ مورد استقبال و پذیرش همگان واقع گردد؟

و از آنجا که یکی از لطیف‌ترین رشته‌های ارتباطی قلبهای افراد گروه‌های مختلف یک ملت، زبان مشترک آنهاست و ظریف‌ترین تار این رشته ناگسستنی، معانی بدیع و نکته‌های عمیقی است که در قالب امثال و حکم بر سر زبانها افتاده‌اند و در بر

دارنده مفاهیم مشترک برای همگان بوده و هستند و به عنوان یکی از مظاهر پیوستگی قومی، از دیرباز در هر گوشه از سرزمین مسکونی همان ملت به شکلی خاص مورد استعمال پیدا می‌کنند، و ساختار اجتماعی جوامع انسانی با مفاهیم امثال و حکم رایج ارتباط بسیار نزدیکی دارد؛

لذا با ذره بین امثال و حکم هر ملتی در طول زمانهای گذشته آن می‌توان به شناخت دقیق‌تر شئون مختلف حیات آن ملت پی برد. با تغییر و تحول در ساختار فرهنگی، اجتماعی و اعتقادی ملتها، مضمون و محتوای ضرب‌المثل‌ها و امثال سائره آن ملت تغییر می‌کند و گاه انشای افتاده که مثلی با یک ترکیب لفظی، معنای متفاوتی پیدا کرده و در بین مخاطبان خود رواج یافته و البته، امثال رایج در بین ملتها عمر بسیار طولانی دارند که غور و مطالعه در این نکته تحقیق جامع و کاملی را می‌طلبد.

در واقع از زمانی که تعامل علمی-اخلاقی در زندگی اجتماعی بشر حضور یافت بدون تردید امثال و حکم یکی از موثرترین ابزارهای این رویکرد بود. به طوری که امروزه در مسیر مطالعات تاریخی جوامع مختلف و به منظور بررسی جامعه شناختی ملل گذشته، امثال و حکم یا امثال سائره و عبارات کوتاه بر جای مانده از هر ملتی یاریگر موثری در این راه می‌باشد زیرا به وضوح بیانگر جنبه‌های متفاوت اعتقادی، فکری، اخلاقی، ادبی و... آن ملت می‌باشد. در واقع این عبارات کوتاه اما عمیق که، گرد گذر زمان نتوانسته آنها را به تند باد نسپان و فراموشی بسپارد وسیله قابل اعتمادی است برای کالبد شکافی حیات اجتماعی و عقاید جاری در جوامع گذشته و حال و به منظور بازیابی هویت ملی و فرهنگی ملتها و تفحص در احوال و عقاید گذشتگان دور و نور دست، امثال و حکم، همدوش کشف کتیبه‌ها، اسناد تاریخی، کتب خطی و دست نوشته‌های قرون گذشته و... در شناخت فرهنگ و تمدن پیشینیان مؤثر و درخور توجه است.

حتی به نوعی می‌توان گفت امثال و حکم، در این مسولیت سترگ یعنی انتقال میراث فکر و اندیشه گذشتگان با توجه به تهدیدات مختلف تاریخی، موفق‌تر بوده دلیل این امر این است که سینه‌های مردم محل ضبط و نگهداری امثال و حکم بوده‌اند، بنابراین، ناخنهای ستم ستمگران تاریخ، نتوانسته سیمای دلبرای «اندرزهای» حکیمانه را بخراشد. و تیشه‌ی غارتگران فرهنگی نیز نتوانسته ریشه‌های این شاخه معتبر درخت بوستان ادب را بخشکاند. مردحوم علامه دهخدا در این زمینه می‌گویند: «مثل در سینه‌ها می‌ماند و از این رو مقاومت یا مخالفت‌های سخت دارد چنان‌که دوبار یا سه بار که تغییر خط ادب و تاریخ و علوم گذشته ما را یکبار از روی زمین محو کرد تنها این قسمت را (آن دشمن خانه برانداز) نتوانست از میان بردارد.»

از اینروست که در کنار نام «امثال و حکم» یک حکمت تاریخی در ذهن مجسم می‌شود و همواره، مثل با وجه تاریخی بودن آن در ذهن و دل مردم جای گرفته است. زیرا به جز نبوغ گوینده برای ادای اندرزی ذی روح که قابلیت پذیرش از سوی عامه‌ی مردم را داشته باشد و خود مردم که منتقلین امثال هستند، گذر زمان و از بین رفتن کلام حکیمانه در طول زمانها، از دیگر مشخصه‌های امثال و حکم و ضرب‌المثل‌هایند. پس می‌توان گفت که مثلهای ماندگار یا همان امثال سائره، سه عنصر اساسی دارند. گوینده‌ی آگاه، مخاطب آشنا و رنگ نیاختن در گذر زمان.

پس بی‌جهت نیست اگر بگویم امثال و حکم، درخت ریشه‌دار و کهنی را می‌ماند که سالهاست، مردم، حلاوت ثمراتش را چشیده‌اند و برای همیشه، میوه‌های تازه‌ای دارد برای هرکس که بخواهد از لطف این کهن درخت همواره سبز، بهره‌مند گردد. و البته، ریشه‌های این رشته ادبی به سالیان بسیار دور بر می‌گردد. لذا این ادعای درست جای بسی تأمل دارد که می‌گویند: مثل قدیمترین ادبیات بشر است، انسان پیش از آنکه شعر بگوید و قبل از آنکه خط بنویسد اختراع امثال

نموده و در محاورات خود بکار برده است. (بهبهاری: حمید: مقدمه)

فیلسوف و ادیب بزرگ یونانی، سینسیوس اریستاتل (Synesius Aristatie) (۳۷۰-۳۱۴م) می‌گویند: «مثل اثری از بنای در شکسته فلسفه قدیم است که میان خرابه‌های بیحد و شمار باقی و بر جای مانده و به واسطه اختصار لفظ و ضوح معنی و سهولت استعمال از بین نرفته است.» (همان)

امثال و حکمی که قرن‌ها به حضرت سلیمان حکیم نسبت می‌دادند و به زبانهای زنده دنیا ترجمه شده یکی از فصل‌های تورات و مجموعه حقایق اخلاقی است که بشر را در راه پر پیچ و خم زندگی رهبری می‌کرد.

فیثاغورث آئین فلسفی خود را به صورت امثال و کلمات قصار به شاگردانش می‌آموخت. سولون، قانون‌گذار و یکی از حکمای هفت گانه یونانی فوسیلید، سقراط افلاطون، ارسطو و بسیاری از دانشمندان و پیشوایان فکری قرنهای گذشته آثار خود را به صورت مجموعه‌های از حکم و امثال به یادگار گزارده‌اند. (طباطبائی سید مصطفی: مقدمه)

در این رهگذر نوع تعلیمات اخلاقی و دینی واضعین شرایع بخصوص پیامبر بزرگ اسلام (ص) و جانشین آن بزرگوار، امیر المؤمنین (ع) در بسیاری موارد در قالب مواظظ حسنه و امثال حکیمانه ابلاغ می‌گردد که انعکاس آن سخنان معنوی در شعر و امثال و سخن پارسی زبانان آشکار است. گاه یک عبارت کوتاه از سخنان آن بزرگواران به انواع مختلف فصاحت و بلاغت در شعر فارسی تکرار و تکرار شده به عنوان نمونه، این مثل عرب که از احادیث نبوی است:

«المرء مخبوء تحت لسانه» چگونه در شعر فارسی حلول می‌کند و به زبانهای مختلف شعری جلوه می‌کند:

حکیمی خوش زبان پاکیزه گفته است که در زیر زبان مردم نهفته است

- چو یزدان گوهرت را داد بسیار بشکر آن زبان را کن گهر بار
(عطار اسرار نامه)
- هنر بدست بیان است از اختیار سخن چنانچه زیر زبان است پایگاه رجال
(عنصری)
- مرد نهان زیر دل است و زبان دیگر بکسر گل پر صورت است
(ناصر خسرو)
- آدمی مخفی است در زیر زبان این زبان پرده است بر درگاه جان
(مولانا)
- تفکر شبی با دل خویش کرد که پوشیده زیر زبان است مرد
(سعدی)
- خاصه کلیدی که در گنج راست زیر زبان مرد سخن سنج راست
(نظامی)
- در خموشی نشود جوهر مردم ظاهر صائب این گنج نهان زیر زبان می باشد
گفت پیغمبر به تمییز گسان مرء مخفی لدی طی اللسان
(مولانا)
- تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد
(سعدی)
- زبان در دهان ای خردمند چیست؟ کلید در گنج صاحب هنر
چو در بسته باشد چه داند کسی که گوهر فروش است یا پبله ور
(سعدی)

آری:

هست نهان حکمت و پندگران در مثل از گفته‌ی پیغمبران
اهل دانش و تحقیق، امثال و حکم را که بخش مهمی از میراث فرهنگی

ملتهاست و به عنوان یکی از ارکان اصلی و اساسی هر زبانی می‌دانند و با توجه به اینکه کوله بار سرشاری است از محتویات ارزشمند تاریخی در حوزه‌های ادبیات و جامعه‌شناسی ملتها، قدر نهاده‌اند و دیر سالیست که مجموعه‌های گوناگونی از آنها را جمع‌آوری کرده‌اند و در اختیار علاقه‌مندان قرار داده‌اند.

و این مربوط و محدود به ادبیات فارسی یا عربی یا به طور کلی ادبیات مشرق زمین نیست بلکه در سایر ملل به چنین مقوله معتبر ادبی به مراتب برتر از ادبیات فارسی و عربی پرداخته شده به عنوان مثال، امثال زبان آلمانی بالغ بر صد و چهل و پنج هزار مثل است که به تصریح استاد بهمنیار در مقدمه داستان نامه بهمنیاری، «این عده (ی کثیر مثل آلمانی) تقریباً بیست برابر امثال فارسی است». (بهمنیاری احمد: مقدمه)

زیرا اصولاً هر چه دامنه لغت و معنا در بستر ادبیات ملتی گسترده‌تر باشد امکان هنرنمایی بیشتری برای اهل فضل و دانش در راستای آفرینش آثار حکمیانه که امثال و حکم از آن دسته است بیشتر فراهم می‌شود. خوشبختانه اخیراً شنیده که از رسانه‌های ارتباط جمعی شنیده است، گروهی در صدد گردوری دائرة المعارف ضرب المثل‌های فارسی هستندک، ظاهراً به حدود یکصد هزار مثل فارسی رسیده است. زیرا اصولاً امثال و حکم هر ملتی بیانگر محتوای فرهنگی آن ملت است و در این راستا، انبوه امثال سراسر حکمت و اندرز و محتوای ایرانی به وضوح نمایانگر غنای فرهنگی این سرزمین کهن و باستانی است. و ضرب المثل‌های ایرانی در جهان امروز از جایگاه بس والایی برخوردارند.

پس امثال و حکم را می‌توان ادبیات مشترک انسانی به شمار آورد که همواره تاریخ، زبان پند و خردورزی را بین معلمین و متعلمین، حیات بخشید. از این منظر است که می‌توان امثال و حکم را پل ارتباطی بین نخبگان و نوابغ تاریخ و حتی خود تاریخ با مردم دانست زیرا عصاره آموزه‌های اهل علم و معرفت

عموماً از راه عباراتی کوتاه و مجمل به سطوح مختلف جوامع بشری هدیه شده، تا آنها با بهره‌گیری از خوان گسترده آراء و اندرزهای حکیمانۀ اهل حکمت و معنا در سایه سار لطف کلامشان فیض‌ها ببرند.

نادره سنجان چو سخن ساختند گفته خود از مثل آراستند

«مثل صدایی است که از تجربه منعکس شده» این عبارت حکیمانه را که خود از امثال و حکم ماندگار است، آقای ابه دسن پیر (Abbe De Saint Pierre) نویسنده فرانسوی (۱۶۵۸-۱۷۴۳م) گفته است. (همان)

آنقدر این تعریف، رسا و گویا است که بسیاری از مسیر ارائه تعریف برای امثال و حکم را هموار می‌کند.

حتی استاد بی بدیل سخن و معنا، مولانا، مثنوی شریف خود را صورت امثالی می‌انگارد که برای حلول روح در کالبد امثال خود دست به دامان اشارات و افاضات حسام‌الدین می‌شود که:

ای ضیاء الدین حسام‌الدین بیا ای صفال روح و سلطان الهدی
مثنوی را مسرح مشروح ده صورت امثال او را روح ده
و جامی، که وی را بزرگترین شاعر و گوینده ایرانی بعد از حافظ در عهد تیموری می‌دانند، عمر گرانبهای خود را در زدن امثال از بی مثالان و وصف غزالان به غزل می‌داند.

زدم عمری از بی مثالان مثل سرودم به وصف غزالان غزل
مرحوم علامه دهخدا می‌گوید:

«پدران ما کمتر فکری است که نکرده‌اند و کمتر اندیشه‌ای است که در عبارتی کوتاه و رسال در دسترس همه نگذاشته‌اند.» (حنیفی رحیم: ۱۰)

گویا از قدیم ایرانیان به حکمت و مثل مشهور بوده‌اند، چنان که آنچه از سلاطین ساسانی برای ما مانده است به صورت حکمت و مثل است.

شناخت امثال و حکم هر زبانی چراغ راهی می‌ماند که هم نور به گذشته می‌تاباند تا آن را درست‌تر ببینیم و هم در رسیدن به مقاصد عالی فرا روی جوامع باری‌گر بخته و ارزشمندی است.

استاد بهمنیاری در فایده امثال و حکم چنین می‌فرماید:

«مثل یک شعبه از ادبیات هر زبان و نماینده ذوق فطری، قریحه ادبی، افکار، عادات، اخلاق و احساسات اهل آن زبان است. وقتی که امثال جاریه بین یک ملت را بدقت مطالعه و در نکات و دقائق آن تأمل کنید، صوری بر طرز زندگی اجتماعی و انفرادی، درجه تربیت و تمدن، پایه ترقی و تنزل، رسوم و عقاید، احساسات و تصورات آن ملت مطلع می‌شوید که گویی سالها با افراد طبقات مختلف آن شریک زندگی و رفیق شب و روز بوده‌اید.» (مدان)

امثال هر زبانی میراث دار و حامل جهات مختلف فکری و نمایانگر ذوق و قریحه آن ملت است. هم ابزار حفظ و حراست از داستانها و حکایات اعصار گذشته‌اند و افسانه‌ها و قصه‌هایی که در زمانهای بسیار بسیار و در زندگی انسانها اتفاق افتاده‌اند و مایه پند و اندرز آنها بودند را با خود به دست ما سپرده‌اند و هم همانند آثار نظم و نثری که برجای مانده است پاسبانان مستند و مستدل واژه‌ها و اصطلاحات و تعابیر زبانهایند.

به طور قطع و یقین امثال و حکم فارسی نقش بسزایی در جاودانگی و مقاومت و مانایی زبان فارسی در مقابل تهدیدات تاریخی بوده‌اند. علاوه بر شاهنامه فردوسی و آثار خاقانی و نظامی و عنصری و عسجدی و غضایری و...

امثال و حکم فارسی نیز مأخذ و سرچشمه قابل اعتمادی برای شناخت و بررسی لغات اصیل، اصطلاحات، تعابیر و کنایات فارسی هستند.

وقتی سخنی نیکو که مشتمل بر اندرزی اخلاقی و پندی جان‌نیوش و راهگشا باشد در ذهن و دل ملتی جای می‌گیرد و نسل به نسل محفوظ می‌ماند و منتقل

می‌شود آن سخن تنها بیانگر نبوغ گویندگانش و نشان دهنده هنر آفرینندگانش نیست، بلکه علاوه بر آن نشانگر ذوق و سلیقه مردمی است که این گونه سخنان حکمیانه را مهر تایید می‌زنند و آنان را برای استفاده در محاورات، شایسته و برای اندرزگیری از آن عبارات، سزاوار می‌دانند. و اگر به دقت به این عبارت کوتاه اما پر مغز علامه دهخدا مؤلف شاهکار بی بدیل امثال و حکم فارسی نگاه کنیم که: «لطافت عظیم نتواند بود، این کتاب امثال لطافت عظیم است» بدرستی در می‌یابیم که معیار سنجش لطافت عظیم در کلامی یا کلمه‌ای، مردمی هستند که با لطیف پسندی و نکته سنجی خویش امثالاً نیکو و حرفهای لطیف را اول می‌پسندند و آنگاه در ادبیات روزمره خود به کار می‌بندند.

لارد روسل (Lord Russel) در این خصوص می‌گوید: «مثل نتیجه عقل یک جمع

و نادره گویی یک فرد است.» (مسان)

امروزه نیز با توجه به بعضی مباحث جامعه‌شناسی از جمله مبحث «گفتگوی فرهنگی و تمدنها» از امثال و حکم مشترک ملتها به عنوان یک وسیله مناسب و در خور توجه در جهت تعامل فرهنگها سخن می‌گویند. از دیگر مزایای امثال و حکم می‌توان به تأثیر آن در فن خطابه و سخنوری نام برد در جهانی که ارتباطات با پیشرفته‌ترین مندهای آن در حیات بشر جلوه کرده است، قدرت سخنوری و ایراد سخن قوی در برابر مخاطب می‌تواند در انتقال موفق پیام گویندگان یاریگر موثری باشد. گاه باشد که ذکر یک مثل حکیمانه در حین ایراد سخن، گوینده را از اطاله کلام که مایه رنجش خاطر مستمع می‌شود برهاند و در عین حال مفهوم مطلوب، با قدرت تأثیرپذیری بیشتری.

به سمع شنونده رسانده شود دکتر حیم عنیفی مؤلف مثلها و حکمتهای منظوم

در این خصوص عبارت فصیحی دارد که:

«بهره‌گیری و بکار بردن مثل یا حکمت در گفتار، چون به مقتضای موقع و مقام

باشد کلام را دلنشین می‌سازد و در شنونده تأثیر شگرفی می‌گذارد» (عماد)
و چنانچه در شعر بکار رفته باشد تأثیر آن دو چندان می‌شود.

از این روست که پیامبر بزرگوار اسلام حضرت ختمی مرتبت می‌فرمایند:
«إِنَّ مِنَ الشُّعْرِ لِحِكْمَةٍ وَ مِنَ الْبَيَانِ لِسِحْرٍ» به یقین بعضی از اشعار، حکیمانه و
بعضی از گفتار ساحرانه است.

آقای دکتر رحیم عقیقی در مورد تأثیر مثل در سخن چنین می‌گوید:
«مثل و صناعات وابسته بدان همچون ارسال المثل، تمثیل، مثل سایر، ضرب
المثل و نیز پند و اندرز و موعظه و حکمت، در آرایش و زیبا ساختن کلام سهمی به
سزا دارند و چون در کلام به کار روند، سخن را دلنشین‌تر می‌سازند. به سخن دیگر،
شیوایی کلام که شامل روانی، رسایی، استواری و مفهوم بودن است چنانچه با مثل
و حکمت همراه باشد. تأثیر شگرفی در شنونده می‌گذارد. به کار گرفتن مثل - که به
گفته بعضی از دانشمندان، قدیم‌ترین آثار ادبی بشر است و به گفته برخی دیگر
حکمت توده مردم را تشکیل می‌دهد - به کلام لطف و زیبایی خاص می‌بخشد و بر
ورنق آن می‌افزاید.» (عماد: ۷)

و سحر کلام در قبول خاطر شنونده، در اغلب موارد از بیان سخن سحرآمیز
است. سخنی که به طور شگرفی در جان و دل مخاطف نفوذ می‌کند.

احمد بن عبدالله الخجستانی را پرسیدند که تو مردی خربنده بودی، به امیری
خراسان چون افتادی؟ گفت: به باد غیس در خجستان، روزی دیوان حنظله باد
غیسی همی خواندم بدین دو بیت رسیدم:

مهتری گر به کام شیر در است شر خطر کن ز کام شیر بجوی
یا بزرگی و عزّ و نعمت و جاء یا چو مردانت مرگ رویاروی
داعیه‌ای در من پدید آمد که به هیچ وجه در آن حالت کها ندر بودم راضی
نتوانستم بود، خران را بفروختم و اسب خریدم، و از وطن خویش رحلت کردم.

و به خدمت علی بن اللیث شدم،... و کار من بالاگرفت و ترقی همی کرد تا جمله خراسان خویشتن را مستخلص گردانیدم. اصل و سبب، این دو بیت شعر بود. و سلامی اندر تاریخ خویش همی آرد که کار احمد بن عبداللّه به درجه‌ای رسید که به نیشابور یک شب سیصد هزار دینار و پانصد سراسب و هزار تا جامه بخشید. (نظامی سمرقندی، ۴۲)

دو بیت عبارت فوق از امثال و حکم رائج است که علامه دهخدا برای آن دو نظایری نیز آورده است.

ابوهلال عسکری در کتاب جمهرة الامثال می‌گوید:

«مثل بر فخامت منطبق می‌افزاید و جامه قبول بر او می‌پوشاند. و ارزش آن را در دل‌ها و شیرینی آن را در سینه‌ها زیاد می‌کند. و دل‌ها را به حفظ آن می‌خوانند.» (العسکری، ابوهلال: ۴)

امثال و حکم حتی در میان نسخه‌های پزشکی و طبابت روحی - روانی نیز پیچانده می‌شود، وقتی کسی با روحیهی سرسخت و تند در برابر پند و نصیحت مقاومت می‌کند؛ بدون تردید اطبای علم روانشناسی و مشاوران تربیتی، شیوه اندرز ملیح همراه با تمثیل و داستان و مثل را برای سهولت در فراگیری تجویز می‌کنند.

زخم زبانی که زند اهل پند نزد خرد قیمتی است ارگزند
(امیر خسرو)

بنا بر آنچه آمد - هر چند پراکنده و خلاصه - امثال و حکم را که نگارنده، واژه «اندرزانه» را معادل آن می‌داند، باید عصاره و چکیده دانش بشری دانست که بعد از تراوش از ذهن یک منبع فکور و اهل دقت و علم و مہر تابید از سوی عامه مردم، به خاطر داشتن بار معنایی بالا و همچنان داشتن روح اندرز لطیف که برای هر طالب کمالی مفید می‌باشد، در طول زمانها ساری و جاری مانده و می‌ماند، زیرا مثلی

حکم مثل سائره (امثال سائره) بر آن مترتب می‌گردد که حقیقتاً در بین مردم و در افواه عموم جاری باشد.

و ناصر خسرو، در دیوان شعورش برای حکمت آموزی عجب بهایی را بهانهٔ آموختنش می‌داند:

«حکمت آموز و کم آزار و نکوگو و بدانک

روز حشر این همه را قیمت و بازار و بهاست

مردم آنست که دین است و هنر جامه‌ی او

نه یکی بی هنر و فضل که دیباشر، قباست

نتیجه

به عنوان نتایجی که از این نوشته بدست آورد می‌توان به موارد زیر اشاره کرد. مضامین مشترک بسیاری در ادب فارسی و عربی وجود دارد و در موارد بی شماری ادبیات فارسی و عربی از همدیگر تأثیر پذیرفته و بر هم اثر گذارده‌اند. امثال و حکم از گذشته‌های بسیار دور مورد توجه اهل حکمت و دانش و همچنین عامهٔ مردم بوده و هست. و از جمله مضامین مشترک در این دو قلمرو ادبی وجود امثال و حکم مشابه در متون نظم و نثر فارسی و عربی است. شعرائی ایرانی و عربی در سطح وسیعی از مضامین همدیگر در شعر خود استفاده کرده‌اند. امثال و حکم هم قدیمی‌ترین ادبیات بشر است و هم نسبت به سایر شعب ادبی کم تغییرتر و سالم‌تر به یادگار مانده و کمتر در معرض تغییر یا نابودی قرار گرفته. بندهای پارسی وقتی مورد تمثال ادبای عرب قرار گرفت بر شعر و ادب عربی تأثیر شگرفی نهاد.

پند و اندرز ملتها غالباً نمی‌تواند اقتباس صرف یا سایر انواع ادبی از این دست، مثل تضمین و حل و درج و غیره باشد بلکه چون هدف همه مشترک است قطعاً

معانی مشترک، توارد وار، در جوهر کلام و کلمه ریخته شده است. از طرفی با شناخت امثال و حکم وسیله مناسبی در دست است تا نسبت به کالبد شکافی سلوک زندگی و طرز فکر و عقاید پیشینیان اقدام کنیم. حتی امثال و حکم در این زمینه مطمئن تر از کتیبه‌های تاریخی و آثار مکتوب تاریخی است.

وجود مضامین مشترک در امثال و حکم، مختص عربی و فارسی نیست بلکه بسیاری از این معانی مشترک که در واقع دغدغه‌ی مشترک انسانی هستند مضامین مشترک در ادبیات ملل مختلف جهان است.

منابع

۱. بهمنیاری احمد، داستان نامه بهمنیاری (مقدمه) انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۹.
۲. دامادی سید محمد، مضامین مشترک در ادب فارسی و عربی، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۷۴، چاپ اول (امیر کبیر).
۳. رازی عبدالقادر، ترجمه حریرچی فیروز، امثال و حکم عربی انتشارات دانشگاه تهران.
۴. طباطبائی، گنجینه امثال عرب، انتشارات شرق.
۵. العسکری ابوهلال، جمهرة امثال العرب.
۶. عقیقی رحیم، مثلها و حکمتها، انتشارات سروش.
۷. عمادی حائری سید اسماعیل، امثال و حکم رایج در زبان عربی.
۸. نظامی سمرقندی، چهار مقاله
۹. نوروزی، اسدالله (امیر)، فرهنگ امثال و حکم انگلیسی به فارسی
۱۰. همدانی فاضل خان، ویلیام گلن، هنری سرتن، انتشارات اساطیر، چاپ اول، ۱۳۸۱.
۱۱. یوسفی غلامحسین، کاغذ زر، انتشارات یزدان، ۱۳۶۳.